

شتای عمر

معرفی کتاب

شتای عمر

نوشته احمد عزیزی

احمد حکیمی پور

رشتای عمر، با عنوان فرعی برگه‌های خاطرات سیاسی، مجموعه‌ای است از یادداشت‌های یک دیپلمات و سیاست‌پیشه^۱ کهنه‌کار در نظام جمهوری اسلامی ایران، که به تعبیر خود، در زمستان عمر خویش از فراز قله^۲ بیش از هشت‌دهه زندگی، بر گذشته خویش نگریسته و در کارنامه سیاسی و اجرایی خود بازاندیشی می‌کند. نگارنده کتاب که برپایه روایت خود، در اثر پی‌آیند حوادث، در جوانی قدم در راه مبارزه و گام در عرصه سیاست گذارده است، احمد عزیزی است که در سال ۱۳۲۲ در قزوین به دنیا آمده و تحصیلات دانشگاهی خود را در مدرسه عالی بازرگانی تهران و دانشگاه جورج واشینگتن آمریکا پی گرفته و در مقطع فوق‌لیسانس فارغ التحصیل شد. عزیزی که از نمایندگی مجلس تا سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان را در پیشینه خود دارد، در سال ۱۳۸۴ از وزارت امور خارجه بازنشسته شده است.

عزیزی در مقدمه‌ای با عنوان «پیش نگاه» که تاریخ خردادماه ۱۳۹۴ را بر پیشانی دارد، درباره کتاب خود نوشته است: «برگه‌های خاطراتم نه روال تاریخی دقیق دارند و نه چندان در قالب زندگینامه به معنای معمول آن نگاشته شده‌اند. اینگونه را که بزرگان می‌نویسند؛ آنان که گذران‌شان خطی بر پهنه‌ی زمانه بوده و جای پای در آن گذاشته‌اند. من در این برگه‌ها چندان به زیروری دیپلماسی نیز نپرداختم؛ که

بخشی عمده از عمر سیاس‌ام را در آن گذرانده‌ام. بیشتر راوی خاطراتی بوده‌ام که به گمان خود در آنها نکته و اطلاعاتی دیده‌ام آنها را گره‌ای سزاوار اعتنا در فرش رخدادهای حیات سیاسی اجتماعی دانسته‌ام یا دست‌کم چون حاشیه‌هایی نه چندان متعارف در سیاست و دیپلماسی نوعی گیرایی در آنها برای خواننده یافته‌ام. امید که با چنین رویکردی در برکشیدن‌شان از انبان خاطرات و پردازش‌شان چندان کژ نرفته باشم. آنچه نگاشته‌ام نه چندان متکی بر یادداشت‌هایی محفوظ، بلکه بیشتر برآمده از محفوظاتی مدفون زیر غبار ایام و برف شتای عمر بوده و امید که از این بابت نیز کژی و کاستی در آن پر نباشد. خاطرات دوران سفارتم در آلمان اما ناگفته ماند جز تک برگه‌ای آن هم نه چندان سیاسی. حال که حال و هوای پرداختن به یادهای آن ایام نیست. تا بعد...».

شتای عمر، به‌جز پیوست‌ها و نمایه نام‌ها سوپنج فصل دارد؛ به‌علاوه یک بخش ۴۲ صفحه‌ای با عنوان «قزوین من: سیمای زندگی، دهه‌ی بیست»، که حاوی اطلاعاتی خواندنی درباره زادگاه نویسنده می‌باشد.

فصل نخست این کتاب، «چکیده زندگی سیاسی» نام دارد که در واقع خلاصه و عصاره محتوای آن است. در این فصل، روایت به صیغه سوم‌شخص است؛ برخلاف فصول بعدی که وقایع از زبان خود نویسنده و به سغه اول‌شخص باین می‌شود. برای مثال در بخشی از فصل اول می‌خوانیم: «در پی آزادی گروگان‌ها با حکم شهید رجایی، مسئولیت دفتر هماهنگی و اجرای بیانیه الجزایر و پس از آن، هم‌زمان با دوره کوتاه سرپرستی نخست‌وزیر بر وزارت امور خارجه، معاونت امور بین‌الملل و اقتصادی این وزارت را برعهده گرفت. میرحسین موسوی در شهریور ۱۳۶۰، زمانی که بر مسند وزارت امور خارجه نشست، او را در جایگاه قائم مقام وزیر قرار داد. او پس از کوچ میرحسین موسوی به کاخ نخست‌وزیری، در دوره وزارت دکتر علی‌اکبر ولایتی بیش از دو سال همچنان قائم مقام وزیر امور خارجه ماند. در خرداد ۱۳۶۳ به نمایندگی از مردم قزوین وارد مجلس شورای اسلامی شد و در دوره‌های دوم و سوم مجلس در این جایگاه خدمت کرد. زمانی در این سال‌ها رئیس کمیسیون سیاست خارجی و همچنین عضو هیئت رئیسه مجلس بود. پس از دوران نمایندگی، در مسئولیت‌هایی چون دبیر کمیته سیاست خارجی شورای عالی امنیت ملی، سفیر جمهوری اسلامی در آلمان و نیز دستیار ارشد وزیر خدمت کرد و هم‌زمان در دولت اصلاحات و دوره ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سیّد محمد خاتمی، دبیر کمیسیون ویژه امنیتی و روابط خارجی دولت بود.» (ص ۱۶)

اما نقطه آغاز خاطرات سیاسی احمد عزیزی در شتای عمر، وقایع دوران دانشجویی در ایالات متحده آمریکا و عضویت وی در انجمن اسلامی دانشجویان، مقارن اوجگیری نهضت به رهبری آیت‌الله خمینی و سفر او

به نوفل‌لوشاتو فرانسه است.

از نکات جالب کتاب شتای عمر، توصیفات دقیقی است که نویسنده از مشاهدات خود، به‌ویژه در خارج از کشور به دست می‌دهد که حاوی اطلاعات ریز و دست‌اولی است که شاید در متون مشابه دیگر یافت نشود؛ مثلاً توصیف سیستم آموزش، بهداشت و درمان و مناسبات اداری در کشور آمریکا، یا گزارش سفر محمدرضا شاه به واشنگتن در آبان سال ۱۳۵۶ یا تجربه شخصی او از سفر حج و اوضاع نابسامان عربستان سعودی در همان سال؛ همچنین دیدار با رهبر انقلاب در نخستین روزهای اقامت در پاریس، پیش از عزیمت به نوفل‌لوشاتو و...

از نقاط قوت این کتاب که ارزش تاریخی فراوان دارد و به کار تبارشناسی سیاست‌ورزی در نیم‌قرن اخیر در ایران می‌آید، اشاراتی است که به ریشه‌های دسته‌بندی‌ها و اختلافات جناح‌های مختلف در پیش از انقلاب می‌کند که نشان می‌دهد تضادهای گاه غیرقابل رفع کارگزاران فعلی نظام، پیشینه‌ای بسی بلندتر از عمر جمهوری اسلامی دارد (نک: صص ۴۵-۴۰). مثلاً زاویه‌ای که سران انقلاب در مسأله اشغال سفارت آمریکا با یکدیگر داشتند (برای نمونه اختلاف خوئینی‌ها و دکتر محمدجواد باهنر) و در این کتاب گزارش شده‌است، بسیار ریشه‌دارتر از چیزی است که بعدها در حدّ یک اختلاف سلیقه تقلیل داده شده‌است (نک: ص ۱۵۹ به بعد).

شاید یکی از جذاب‌ترین فقرات این کتاب، خاطراتی است که نویسنده از دیدارهای خود با شخصیت‌های برجسته تاریخ انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در خارج از کشور داشته‌است؛ افرادی نظیر دکتر ابراهیم یزدی، دکتر مصطفی چمران، مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر سید محمد بهشتی، صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر، مهندس میرحسین موسوی و دکتر زهرا رهنورد و...

با این‌که بسیاری از این چهره‌های شناخته‌شده و تأثیرگذار در دوران مبارزه، به تدریج از قطار انقلاب پیاده یا منزوی یا حتی حذف فیزیکی شدند، داوری نویسنده درباره ایشان، از دایره انصاف خارج نیست و برخلاف برخی از خاطره‌نویسان و خاطره‌سازان که با تحلیل‌های پسینی و تحت‌تأثیر تحولات سیاسی در گذر زمان، فرصت‌طلبانه و قدرت‌جویانه، به بدگویی از هم‌زمان و هم‌سلکان گذشته خود می‌پردازند، احمد عزیزی غالباً از درافتادن بدین ورطه پرهیز کرده‌است. برای نمونه در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۵ ذیل عنوان «رئیس اول، صادق قطب‌زاده» می‌خوانیم: «صادق قطب زاده اولین رئیس من بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود. اولین حکم اداری‌ام را در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، در سمت سرپرست واحد مرکزی خبر از او دریافت کردم. پیوست (۶۱) قطب زاده

را نخستین بار در چارچوب سفر و برنامه‌ای سیاسی در آمریکا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب دیدم و چنان که پیش از این در برگه‌ای دیگر اشاره کردم، شبی نیز در آپارتمانم در الکساندریا مهمانم بود. بعد از ملاقات‌مان در واشینگتن در آپارتمان کوچک احمد غضنفرپور و همسرش سودابه سدیفی در پاریس نیز یکدیگر را ملاقات کرده بودیم؛ همان آپارتمانی که امام هنگام هجرت‌شان از عراق به پاریس ابتدا چند روزی در آنجا ساکن بودند. قطب‌زاده در پاریس در کسوت سیاستمداری آشنا به زبان و فضای سیاسی و رسانه‌ای فرانسه سخت در تکاپوی سامان رسانه‌ای هجرت تاریخ ساز امام بود. قطب‌زاده در مناسبات شخصی خود بسیار صمیمی بود و به قول معروف لوطی‌منش اما با همه‌ی صفات و برجستگی‌هایش به داوری من، نتوانست در مناسبات سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب، چندان جایی برای خود باز کند. شاید اصلی‌ترین دلیل آن تکرورش بود که گاه بر جمع‌گرایی‌اش می‌چربید... سرانجام قطب‌زاده در فروردین ۱۳۶۱ به مشارکت در کودتایی علیه نظام و امام متهم و در دادگاهی به ریاست حجت‌الاسلام محمدی ریشه‌ری محاکمه و به حکم وی در تاریخ ۲۴ شهریور همان سال در زندان اوین اعدام شد. اعترافاتی نیز از او در تلویزیون پخش کردند. از کینه ماجرای وی آگاه نیستم و قصد داوری بر سر شک و گمان‌هایی در این باره را هم ندارم. با این همه در تمام سال‌هایی که قطب‌زاده از دنیا رفته‌است، آنچه همچنان آزارم می‌دهد و هربار که تقدیر غم‌بار او و اعدام باورنکردنی‌اش را به یاد می‌آورم، پرسشی به جانم می‌افتد: چه شد که امام به اعدام او با همه‌ی سوابقش رضایت داد و چرا برای تخفیف مجازات او دست‌کم به حبس ابد قدمی برداشته نشد...».

عزیزی حتی در مقام نقد خود برآمده و در چند جا از کتاب شتای عمر، به تندرستی‌هایی (نک: ص ۱۵۳) که از او و هم‌دوره‌ای‌هایش سر زده اشاره و اذعان می‌کند: «در خرداد ۱۳۸۴ محمود احمدی‌نژاد بر صندلی ریاست‌جمهوری نشست... مناسبات کشورمان را با جهان غرب مختل و توسعه اقتصادی کشور را کند کرد؛ حتی به عقب برد و بر شمار دشمنان کشورمان نیز افزود. در نخستین سال‌های انقلاب اما من و بسیاری از همکارانم در عرصه سیاست و دیپلماسی، شاید تا حدودی مواضعی از جنس مواضع احمدی‌نژاد و احمدی‌نژادی‌ها داشتیم...» (ص ۳۳۸). او در جای دیگر با تشریح روش‌های غلط و افراطی هسته‌های گزینش در نظام، به شدت از آن شیوه‌ها انتقاد می‌کند (نک: صص ۸-۱۶۷). البته در برخی از فقرات کتاب، هنوز هم، گاه موضع‌گیری‌هایی سوگیرانه منبعث از حال و هوای دهه شصت، درباره برخی جریان‌های سیاسی، از جمله «جبهه ملی»، به چشم می‌خورد (نک: ص ۷۵)؛ اما در مجموع، فضای کتاب تقریباً عاری از تعصبات کور و ایدئولوژی اندیشی‌های معمول مدیران

تراز جمهوری اسلامی است.

یکی از نقاط درخشان کتاب شتای عمر درج و نقل متن کامل دو نامه از میرحسین موسوی از ایران به نگارنده در امریکا (صص ۱۴۷-۱۴۲) و همچنین ترجمه نامه‌ای از جری تَدَاو (Jerry Tadao)، از مدیران بیمارستان جرج تاون از امریکا به نویسنده در ایران می‌باشد (صص ۱۱۳-۱۱۰). اولی بیانگر نوع نگاه مهندس موسوی در آن زمان به مسائل ایران و انقلاب است و دومی زاویه دید از بیرون و داوری یک شهروند ایالات متحده امریکا درباره نظام انقلابی و تازه تأسیس جمهوری اسلامی ایران را به تصویر می‌کشد که در نوع خود سندی است روشنگر و ارزش تاریخی دارد. ذکر یک پاراگراف از نامه بسیار خواندنی مزبور، خالی از لطف نیست: «... از اخبار پایتخت بگوییم طبق معمول، رسانه‌ها از ایران تصویر بدی ارائه می‌دهند. برادر نخست‌وزیر سابق (هویدا) نامه معرکه‌ای نوشته‌است که در واشینگتن پست هم منتشر شد. حرف اصلی او این بود که آقای بازرگان نیز به دلیل ناتوانی‌اش در پیشگیری از کشت و کشتار کمیته‌ها به اندازه هویدا مقصر است که نتوانسته بود جلوی ساواک بایستد. شاید او هم روزی ناچار شود در دادگاه پاسخگو باشد... صحنه‌ای که یاسر عرفات آیت‌الله خمینی را در آغوش کشید هرچند صهیونیست‌ها را از صمیم دل خوشحال کرد، اما از لحاظ روابط بین‌الملل فاجعه بود. ممکن است بازتاب آن در خاورمیانه خوب باشد، اما در اینجا وجود رابط‌های میان رهبری ایران با بمب‌گذاری علیه کودکان، رفتارهای عیدی امین و کشتارهای جمعی را القا می‌کند.» (ص ۱۱۲).

از دیگر نقاط قوت کتاب شتای عمر، پاورقی‌های مفصل و متعدد ولی بسیار اهگشا است؛ به‌ویژه برای خوانندگانی که در متن حوادث سیاسی مورد اشاره در این کتاب نبوده و طبعاً با برخی شخصیت‌ها، اماکن، اصطلاحات و... ممکن است آشنا نباشند. همچنین در بخش پیوست‌ها نیز عکس‌ها و تصاویر اسناد و مدارک، به شکل‌گیری تصویری نزدیک به واقع در ذهن خواننده کمک زیادی می‌کند.

این کتاب، خالی از ضعف‌هایی نیز نیست؛ بالاخص در برخی موارد تکرارهایی مُمَلِّ صورت گرفته که با یک ویرایش فذّی کاملاً قابل رفع بوده‌است. اغلاط مطبعی راه‌یافته به متن نیز گاه مخلّ معنا بوده و به‌خصوص در مورد اعداد و ارقام از اعتبار استنادی کتاب می‌کاهد (برای نمونه در ص ۱۶۷، تاریخ ۱۹۷۵ به اشتباه ۱۳۷۵ درج شده یا «نبی شیث» که در ص ۱۷۲ و صفحات دیگر نبی شیت، ضبط شده‌است و...). دامن سخن را با نقل فقره‌ای دیگر از این کتاب فراهم می‌چینیم و امیدواریم تمامی سیاستمداران و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، با نوشتن خاطرات و تأملات خویش، هریک به نوبه خود سهمی در

ثبت و ضبط دقیق تاریخ پرماجرای این سرزمین داشته باشند. «سرانجام زمان آزادی گروگان‌ها فرارسید. دنیا در تب و تاب بود و همه‌ی میکروفون‌ها و دوربین‌ها به سمت ایران. روی پلکان هواپیمای الجزایری در نقطه‌ای دوردست و حفاظت شده در فرودگاه مهرآباد ایستاده بودم. فهرست اسامی ۵۲ گروگان آمریکایی را در دست داشتم و یک مسئول الجزایری نیز در کنارم بود. گروگان‌ها یک به یک از کنارمان رد می‌شدند و نامشان را روی فهرست نشان می‌دادند و همان مسئول علامتی کنار نامشان می‌زد.

مطلع نیستم گروگان‌ها در دوره نگهداری‌شان به تلویزیون یا روزنامه دسترسی داشتند یا نه. در این صورت باید چهره‌ام برایشان آشنا می‌بود. روشن بود که مردم آمریکا با نام و مسئولیتم [در مقام مسئول و هماهنگ کننده کارگروه آزادسازی گروگان‌ها در دولت شهید رجایی] آشنایی کامل دارند و این را از سیل نامه‌هایی فهمیدم که بعد از آزادی گروگان‌ها از نقاط مختلف آمریکا دریافت کردم. بروس لینگن، کاردار سفارت که در محل وزارت خارجه نگهداری می‌شد، اما مرا به خوبی می‌شناخت. به هرحال او در شرایط بهتری بود و چه بسا اطلاعاتی بیش از دیگران از روند ماجرا و دست اندکاران آن داشت و روزنامه‌هایی به دستش می‌رسید. یک بار هم مرا در محل نگهداری در وزارت خارجه دیده و شاید خاطره‌ای از آن دیدار در ذهن داشت. او هنگام بالارفتن از پله‌های هواپیما و عبور از کنارم، تمام قد رو به من ایستاد و با احترام کامل دست داد و گفت: «نمی‌دانم چطور باید از شما تشکر کنم، آقای عزیزی!»